

تهاجم فرهنگی «۲» فرهنگ غالب، فرهنگ مغلوب

محمد حسین جمشیدی

مقدمه:

در بحث گذشته* دریافتیم که «فرهنگ» عبارتست از نظامی جامع، هماهنگ، منسجم و یکپارچه مشتمل بر عناصری نظیر اندیشه، بینش، ارزش، باور، رفتار، گفتار و... که بیانگر شیوه زندگی یک جامعه یا گروهی از انسانها است. و به عنوان میراث اجتماعی قابل انتقال، تغییر، تحول، رشد، توسعه یا ضعف، زوال و انحطاط می‌باشد. فرهنگ حاصل توانایی ذهنی و یدی انسان و عصاره زندگی جمعی اوست.^۱ که با گذشت زمان تحول و دگرگونی می‌پذیرد. دگرگونی فرهنگ به صورت کمی، کیفی، زمانی و مکانی انجام می‌گیرد تغییر فرهنگ در تحول و تعدد جوامع انسانی و زندگانی انسان نهفته است:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما علوم انسانی و مطالعاتی
بی‌خبر از نوشتن اندر بقا.^۲

از سوی دیگر تحول و تعدد جوامع به تعدد فرهنگها انجامیده است و ارتباط میان فرهنگها نیز امری بدیهی و اجتناب ناپذیر می‌باشد که از ویژگیهای ذاتی آنها ناشی می‌گردد. حال باید دید آیا روابط میان دو یا چند نظام فرهنگی به برخورد و درگیری میان آنها می‌انجامد؟ و اگر چنین است این برخورد چگونه خواهد بود و چه نتایجی را به دنبال خواهد داشت؟ آیا امکان غلبه و سلطه یک نظام فرهنگی بر نظام فرهنگی دیگر وجود دارد یا نه؟ و آیا فرهنگی در اثر تهاجم فرهنگی دیگر دچار شکست و انحطاط می‌گردد یا خیر؟ اگر چنین مسأله‌ای وجود دارد، چگونه و چرا؟ اینها و نظایر آن

* - مقاله اول تحت عنوان «تهاجم فرهنگی چیست؟» که در مجله بسیج، شماره‌های ۳ و ۴ چاپ

سؤالاتی است که ما در این مقاله به دنبال بررسی پاسخ آنها هستیم. قبل از وارد شدن به بحث اصلی با توجه به اهمیت ارتباط فرهنگ با انسان و جامعه ضرورت دارد که ارتباط فرهنگ با هویت و شخصیت انسان و جامعه روشن گردد. بنابراین در اینجا به اختصار به بررسی این موضوع می‌پردازیم.

فرهنگ و هویت انسانی

هر چند فرهنگ حاصل اندیشه و تعقل آدمی است، وجودش برای انسان ضرورتی حیاتی دارد زیرا تصور انسان بدون فرهنگ تصویری محال یا نزدیک به محال است. فرهنگ برای آدمیان در حکم هوا و آب برای ادامه حیات اوست. رابطه انسان و جامعه با فرهنگ، رابطه جسم است با روح. به زبان اندیشمندی:

«... فرهنگ برای ما ماهیان شناور، آب است، آب حیات. ماهی دریای تمثیل، آب را حس نمی‌کند و نمی‌بیند و علی‌الذوام می‌پرسد که کو و کجا است، آنچه این همه یادش و نامش در میان است و خودش نیست فرهنگ روح آدمی است در هیأت انفرادی و در هیأت اجتماع...»^۳

کار فرهنگ، بیدارسازی است، فکر و عقل انسانی را بیدار ساخته، به کار می‌اندازد. نوزایی فکری، نوآوری و ابداع، ابتکار و خلاقیت برخاسته از فرهنگ است. فرهنگ اندیشه زاست، تعقل آفرین است و بردارنده حجاب، جهل و ناآگاهی و تابنده آفتاب تعقل است. هر چند خود حاصل اندیشه و تعقل است. به بیان اقبال لاهوری:

وانمودیم آنچه بوداندر حجاب آفتاب از ما و ما از آفتاب
هر صدف را گوهر از نیشان ماست شوکت هر بحر از طوفان ماست.^۴

از اینرو هر حرکتی تابع فرهنگ و نمادهای فرهنگی* است.^۵ چه حرکت بدون فرهنگ، پوچ و بی‌معناست یا لاف‌گویی است طبیعی نه انسانی. این مضمون در گفتار حضرت علی «ع» به کمیل بن زیاد نخی مستور است:

يَا كَيْمِيلُ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُحْتَاَجٌ إِلَى مَعْرِفَةٍ.^۶

همانگونه که علی شریعتی مطرح می‌سازد، ایمان و تفکر صحیح لازمه یک حرکت فرهنگی و عملی در تاریخ است. زیرا اعتقاد بدون شناخت بزودی صورت تعصب و خرافه پیدا می‌کند و مانع عمل سازنده و مسئولانه می‌گردد.^۷

انسان و جامعه عاری از فرهنگ دچار رکود و یکنواختی می‌گردد و رکود و یکنواختی نیز انحطاط آور است. فرهنگ قوی و پویا، انسان و جامعه قوی و سالم می‌سازد و فرهنگ ضعیف و منحط، انسان ضعیف منحط. فرهنگ ناتوان مقلد بار می‌آورد و فرهنگ قوی مولد، فرهنگ ضعیف، تسلیم و شکست می‌آورد و فرهنگ قوی، عظمت و رهبری فرهنگ ضعیف ذلت و خواری می‌آورد و فرهنگ قوی و توانا، عزت و شرف، انحطاط فرهنگی قدرت اندیشه تفکر و تعقل را از انسان و جامعه می‌گیرد و انسان و جامعه را در ردیف بدترین موجودات قرار می‌دهد. به بیان قرآن:

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الَّذِينَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.^۸

(محققاً بدترین جنبندگان در میزان سنجش الهی، کران و لالانی‌اند که تعقل و ادراک ندارند).

فرهنگ تعیین‌کننده و ارائه‌دهنده هویت و ارزش به جامعه و انسان است. انسان و جامعه بریده از فرهنگ یا دارای فرهنگ منحط، عاری از هویت و شخصیت می‌باشد. امام علی «ع» می‌فرماید:

فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَأَدَبِكَ يَزِيدُ فِي تَمَنِكَ وَقَدْرِكَ.^۹

هر چه بر دانش و ادب (فرهنگ) تو افزوده شود [به همان اندازه] قدر و بهای تو فزونی می‌یابد.

فرهنگ «من» انسانی و «من» اجتماعی را شکل می‌دهد. حیات معنوی و هویت فردی و اجتماعی بشر و خویشتن‌راستین او به وسیله نمادهای فرهنگی ساخته می‌شود. فرهنگ انسان و جامعه را یاری می‌کند تا بهتر، بیشتر و صحیح‌تر بیندیشد و رفتار کند. دقیق‌تر انتخاب کند و مطلوب و متعادل صحبت نماید. فرهنگ هم سلب می‌کند و هم ایجاب. هم از حرکت باز می‌دارد و هم حرکت آفرین است. عناصر ناسازگار با سازمان و ساختار خود را نفی و سلب می‌کند و عناصر سازگار را می‌پذیرد. گاه نیز با جذب عناصر ناسازگار آنها را در ساختار خود هضم نموده و تبدیل به

عناصر سازنده و سازگار می‌نماید:

«... فرهنگ هویت دهنده است. انسان بدون هویت و احساس هویت نمی‌تواند به حیات مطلوب و موعود ادامه دهد... فرهنگ انسان را غنا و قدرت می‌دهد تا در عالم تراحمات و تعارضات، توانایی ادراک و انتخاب داشته باشد و در مواجهه با آنچه ضد فرهنگ است، مصونیت پیدا کند».^{۱۰}

فرهنگ همانگونه که به انسان هویت و شخصیت انسانی می‌بخشد به جامعه نیز هویت و شخصیت می‌دهد. در واقع فرهنگ ظاهر است و باطنش هویت و شخصیت انسان و جامعه. به قول مولانا:

هر چه پیدا ساخت بهر معنی ایست باطنش بنگر، بر این ظاهر مایست
هیچ کوزه گر کند کوزه شتاب بهر عین کوزه، نی از بهر آب؟!
هیچ کاسه گر کند، کاسه تمام
بهر عین کاسه نی بهر طعام؟!^{۱۱}

بنابر این جدایی «فرهنگ» و «هویت» و شخصیت» فرد و جامعه بی معنا و ناممکن است. و شخصیت نیز حاصل جریان فرهنگی شدن است و بستگی به کمیت و کیفیت جذب عناصر فرهنگی موجود در محیط دارد. فرهنگ همانگونه که ذهن و عقل را بارور و بیدار می‌سازد و انسان و جامعه را بسوی تعالی و تکامل می‌برد، انسان و جامعه را با جهان خارج نیز ربط می‌دهد. در برابر تهاجمات جهان خارج، اعم از تهاجمات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی از فرد و جامعه خود دفاع می‌نماید:

«فرهنگ، هم ما را با دنیای خارج ربط می‌دهد و هم از ما در برابر آن دفاع می‌کند؛ ما را در خطی جلومی‌برد که امکان دست یافت به مقاصدی که مورد انتخاب اوست بیابیم».^{۱۲}

نکته‌ای که در اینجا ذکر آن دارای اهمیت است، این است که انسان نیز باید جوهر و هویت فرهنگی خود را بشناسد و به رشد، پالایش و تکامل آن همت گمارد ورنه با وجود فرهنگ متعالی آنگاه که بازشناسی نگردیده و به کار نیاید، باز هم افراد نمی‌توانند

به تعالی و تکامل دست یابند، چه فرهنگ و هویت در رفتار، کردار، گفتار و پندار افراد تجلی می‌یابد.

سعدی شیرازی در اینجا این مطلب را اینگونه بیان می‌کند:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت شعب است و جهل و ظلمت

حیوان خیر ندارد، ز جهان آدمیت

به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد

که همان سخن بگوید به زبان آدمیت

طیران مرغ دیدی تو زبای بند شهوت

بدر آئی تا ببینی طیران آدمیت

رسد آدمی بجایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت.^{۱۳}

فرهنگ‌گرایی بشر حاصل چهار عنصر اساسی است:

(الف) نیازهای بشر، این نیازها، اعم از مادی و معنوی، نقش اساسی و تعیین‌کننده در شکل‌گیری فرهنگ دارند.

(ب) استعدادها و نیروهای فطری انسان، که ضرورت بیدار سازی آنها، او را به فعالیت وامی‌دارد.

(ج) علاقه و جوشش اصیل و درونی افراد برای باور ساختن استعدادهای نهفته خود.

(د) ضرورت ارتباط میان انسان و سایر اجزای حیات اجتماعی و فردی او.

فرهنگ و حیات اجتماعی

جامعه* برفرهنگ مقدم است و لذا فرهنگ در درون جامعه شکل می‌گیرد. جامعه

* - جامعه در اینجا به معنی زندگی جمعی و گروهی انسان است نه معنی Society یا Community.

متشکل از افراد است ولی فرهنگ بیانگر کیفیت ارزشها و نحوه رفتار و کردار آن افراد می باشد. به همین جهت گفته اند:

«مجموعه نهادهای اجتماعی یک جامعه است که فرهنگ آن جامعه را می سازد... و هیچ نهاد اجتماعی را نمی توان یافت که خارج از فرهنگ جامعه باشد».^{۱۴}

از اینرو می توان به این نتیجه رسید که وسعت و قلمرو فرهنگ به وسعت حیات جامعه و زندگانی اجتماعی انسان است. این قلمرو در برگیرنده تمامی میراثهای اندیشه، ذخایر فکری، ارزشی و رفتاری انسان از آغاز زندگی اجتماعی اش تا به امروز می باشد. از سوی دیگر می توان گفت که فرهنگ جامعه را تحت تأثیر خود قرار می دهد و این تأثیر از دوراه صورت می گیرد.

(۱) الگوها و نهادهای رفتار و پندار فردی

(۲) نهادهای سیاسی و اجتماعی

سیستم فرهنگی «Cultural System»

فرهنگ همینکه در جامعه پا گرفت، علاوه بر تأثیر بر جامعه و تأثر از آن، بسان موجودی زنده، زندگی خاص خود را شروع می کند و از نسلی به نسل دیگر جریان می یابد. از جامعه ای به جامعه دیگر منتقل می شود. تعدد جوامع، تعدد فرهنگها را بوجود می آورد. زیرا فرهنگ در درون جامعه و حیات اجتماعی شکل می گیرد و لذا هر جامعه، ملت و قومی را فرهنگی خاص است که ما در اینجا از آن تحت عنوان «نظام یا سیستم* فرهنگی» یاد می کنیم.

آنچه یک سیستم فرهنگی را از سایر نظامهای فرهنگی جدا می کند، «مرز فرهنگی**» نام دارد.

بر این اساس، هر فرهنگی را می توان یک مجموعه منسجم و مشخص دانست. هر چند این موضوع بدان معنی نیست که مرزها مانع از تبادل و برخورد فرهنگی میان نظامهای فرهنگی گوناگون باشد. مرزها در اینجا، مرز فرهنگی هستند نه مرز

جغرافیایی. به عنوان مثال مرزهای فرهنگی ایران اسلامی در شمال شرق تا انتهای ماوراءالنهر امتداد دارند، در حالی که مرزهای جغرافیایی اینگونه نیستند. مرزهای فرهنگی جنبه مفهومی دارند نه موضوعی.

هر نظام فرهنگی دارای تمام عناصر ضروری مورد نیاز جامعه خود می باشد، تمام فرهنگها نظامهای انسانی - اجتماعی هستند، اما از نظر ساختار و انواع عناصر با یکدیگر تفاوت دارند. تفاوتهای فرهنگی به عوامل متعددی نظیر زیستگاههای طبیعی، منابع، امکانات، ابزارهای شناسایی و معرفت، زمینه های پرورش استعدادها و افکار، زبان و خط، درجه رشد و توسعه و تکامل فرهنگی بستگی دارند. هر سیستم فرهنگی معرفت هویت جامعه و افراد خود می باشد. مهاجرت از درون یک نظام فرهنگی به درون نظام فرهنگی دیگر مؤید این معناست زیرا:

«شخص مهاجر با تغییر محیط اجتماعی خویش به تدریج جامعه زادگاهش را که معرفت هویت اوست فراموش می کند و با وجود کوششی که در جهت انطباق با سنن و ضوابط کشور میزبان بخرج می دهد، معذکک به علت تفاوت فرهنگی محسوس دچار تزلزل شخصیتی می شود ... مثلاً در فرهنگ جوامع مدیترانه ای طبیعی است که پدر برای ادب کردن پسر لجاجت و سرکش خود به او سیلی بزند ولی در کشور سوئد این عمل طبق قانون ممنوع است و آنچه که در جامعه اول «امری خانوادگی» است در جامعه دوم «جرم» محسوب می گردد.»^{۱۵}

نسبیت فرهنگی

تفاوت سیستم های فرهنگی به دلیل تفاوت اندیشه ها، ارزشها و رفتار آدمیان امری بدیهی و اجتناب ناپذیر است. اما آنچه بیشتر باعث تفاوت فرهنگها می گردد و علاوه بر ساختار، عناصر و اجزای تشکیل دهنده فرهنگ می باشد. بدین معنا که نمادی، در یک نظام فرهنگی می تواند اخلاقی و متعالی باشد ولی در نظام فرهنگی دیگر همان «نماد»

جنبه ضد ارزشی و ضد تعالی را به خود می‌گیرد. مثلاً: در میان اعراب جاهلی* جزیره العرب کشتن و زنده به گور کردن دختران یک عنصر فرهنگی ارزشمند و متعالی محسوب می‌شد.^{۱۶} دلیل اینکار نیز روشن بود. زیرا دختر نمی‌توانست مرد جنگاوری باشد که از قبیله دفاع کند و یا ممکن است در آینده به دست دشمنان اسیر شود...^{۱۷} بنابراین موضوع، ناشی از طرز تفکر آنها در مورد زنان و نقش آنان در جامعه بود. ولی در فرهنگ اسلامی این عنصر تبدیل به ضد ارزش شد. زیرا در جامعه جدید نوع نگرش تغییر یافته و به زن و نقش او در اجتماع از دیدی دیگر نگاه می‌شود.

مثال بارز دیگر در جوامع معاصر، «مسأله حجاب» در فرهنگ اسلامی ایران و فرهنگ جوامع غربی است. در فرانسه دختران محجبه را از مدارس اخراج می‌کنند و این را نمادی فرهنگی متعالی و ارزشی می‌دانند زیرا با نگرش خاصی به موضوع «حجاب» می‌نگرند. این در حالی است که در فرهنگ جامعه ما، موضوع حجاب و رعایت آن یک نماد فرهنگی ارزشمند، اخلاقی و متعالی محسوب می‌شود و بی‌حجابی یا بد حجابی ضد ارزش به حساب می‌آید.

تفاوت‌های فرهنگی، دید جدیدی را به وجود می‌آورد که هر فرهنگ را باید با معیار خود آن دریافت و فهمید؛ برای تحقق این کار:

«عناصر فرهنگ را باید از جهت رابطه‌ای که با

کلیت فرهنگ دارند، دریافت و داوری کرد...»^{۱۸}

این نگرش جدید «نسبت فرهنگی» یا «نسبت‌گرایی فرهنگی»^{**} نامیده می‌شود. این نظریه به نتایج ذیل می‌انجامد:

۱) فرهنگها را نمی‌توان با معیارهای علمی ارزیابی یا درجه بندی کرد و آنها را در مراتب بالاتر یا پست‌تر قرار داد.

۲) اجزا و عناصر فرهنگ را از نظر خوبی و بدی باید با توجه به رابطه‌ای که با ساختار کلی فرهنگ دارند، سنجید.

۳) در مقایسه فرهنگها با یکدیگر بهتر است اجزای آنها را با اجزای فرهنگهای

مشابه که دارای شرایط زیستی، طبیعی و حتی الامکان اجتماعی مشابهی هستند، مقایسه کرد.

۴) برای ارزشیابی و سنجش فرهنگها اتخاذ معیارهای عقلانی و منطقی که با ویژگیهای خطری انسان سازگار است، ضروری به نظر می‌رسد. از این نظر، مهمترین، ملاک برای تعیین والایی یا پستی یک فرهنگ یا عناصر آن «فطرت» و «ویژگیهای فطری» بشر است که موضوعی همگانی و همه جایی و غیر اکتسابی است.

۵) همچنین توجه به پیامدها و عوارض و نتایج عناصر فرهنگی نیز مهم است. بنابراین می‌توان گفت که نظریه «نسبیت فرهنگی» با درجه بندی فرهنگها تعارض ندارد مثلاً این که یک سیستم فرهنگی بهداشت جامعه را بهتر فراهم می‌کند یا دارای غنای معنوی بیشتری است امری عملی است. برای نمونه با توجه به موارد مطروحه بالا برای سنجش این که آیا کدامیک از این دو عنصر، «عنصر حجاب» در فرهنگ اسلامی و عنصر «بی حجابی» در فرهنگ لائیک غربی صحیح و دیگری غلط است. می‌توان به سئوالات ذیل جواب داد:

- ۱) آیا زن فطرتاً خواهان پوشش و حجاب هست یا نه؟
- ۲) آیا زن برای صیانت نفس خود، حجاب را ضروری می‌داند یا نه؟
- ۳) نتایج هر یک از دو عنصر «حجاب» و «بی حجابی» در این دو نوع جامعه چیست؟

۴) در مقایسه این دو عنصر با هم و در مقام انتخاب بیشتر زنان دارای «عقل سلیم» کدام را برمی‌گزینند.

۵) رابطه هر یک از این دو عنصر با کلیت سیستم فرهنگی خودشان چگونه است؟

عناصر فرهنگی «Cultural Elements»

برای بازشناسی نظامهای فرهنگی و چگونگی سلطه نظامی بر نظام دیگر، ابتدا باید کلیت انتزاعی و درهم تافته نظام فرهنگی را به اجزای گوناگون تشکیل دهنده آن تقسیم و تفکیک کرد؛ همچنان که برای شناسایی هر یک از ابعاد هستی آن را به اجزای گوناگون تفکیک می‌کنند.

بر این اساس ما هر جزئی از فرهنگ یا هر «واحد فرهنگی»* را خاصه یا «عنصر فرهنگی» می‌نامیم.

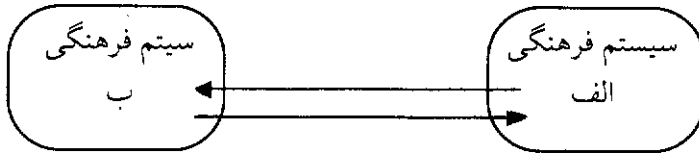
عنصر فرهنگی می‌تواند یک شیء خارجی (عین) باشد. نظیر «مهر نماز»، «قبله نما»، «رنگ سبز»، یا یک مکان مانند «مسجد الحرام»، «کلیسا»، «بیت المقدس»، یا رفتاری خاص مانند: «سجده»، «رکوع»، «احترام دیگران»، یا شیوه انجام رفتاری خاص مانند: «قرار دادن هفت عضو بر زمین در هنگام سجده» یا «دستمال نهادن بر دهان هنگام سرفه» و یا یک باور، عقیده، بینش و... نظیر: «آخرت باوری»، «خداگرایی»، «دانش دوستی»، «فن گرایی» و...

عناصر فرهنگی نزدیک به هم معمولاً در قالب نمادهای سمبلیک تجلی می‌کنند. مثلاً «شناخت جهان آخرت»، «آخرت نگری»، «ترس از دوزخ»، «امید به بهشت» و... در قالب «معاد» تجسم می‌یابند.

تبادل، تفاهم، تعاطی، برخورد، جنگ و تهاجم میان سیستمهای فرهنگی از طریق این عناصر صورت می‌پذیرد. برای نمونه در تهاجم فرهنگی «عنصر» یا «عناصری» از فرهنگ «الف» به صورت تهاجمی و با شیوه‌ای غافلگیرانه وارد ساختار فرهنگ «ب» می‌گردند و بتدریج جایی در کنار سایر عناصر سیستم فرهنگی «ب» پیدا نموده و عناصر متعارض یا مخالف با خود را کنار زده یا حذف کرده و یا تغییر می‌دهند. مثلاً: یکی از عناصر نظام فرهنگی اسلام «ذکر»** است. در مقابل این عنصر، در نظام فرهنگی لائیک عنصر «خواندن آوازهای شهوانی» مطرح می‌شود که انسان را با مادیات و وسوسه‌های گوناگون سرگرم می‌سازد. این دو عنصر قابلیت جایگزینی را در برخورد دو فرهنگ با هم دارند. در تهاجم فرهنگی، فرهنگ لائیک به فرهنگ اسلامی، برای نمونه از همینجا می‌توان عمل کرد. بدینسان که به شیوه‌های خاص جایی در ساختار فرهنگ اسلامی برای خواندن این گونه آواها، بویژه آوازهای زنان خواننده، باز می‌شود. آنگاه به تدریج جای عنصر «ذکر» را می‌گیرد. در اینجا فرد مسلمان نیز بجای «ذکر خدا» به خواندن اینگونه آواها می‌پردازد و به لذت زودگذر آن توجه می‌کند. و لذا «ذکر خدا» جذابیت اولیه خود را به تدریج از دست می‌دهد...

* - Cultural Unit

** - به مفهوم صوری و لفظی نظیر گفتن «سبحان الله» و «الله اکبر» و...



چگونگی جذب و دفع عناصر یک سیستم فرهنگی توسط سیستم فرهنگی دیگر به چهارچوب صورت ممکن است:

- ۱) عناصر سازگار فرهنگ مهاجم و غیرمهاجم ولی پیشرو به فرهنگ قوی و پیشرو ← جذب و هضم
 - ۲) عناصر ناسازگار مهاجم و غیرمهاجم ولی پیشرو به فرهنگ قوی و پیشرو ← دفع
 - ۳) عناصر سازگار فرهنگ مهاجم و غیرمهاجم به فرهنگ ضعیف ← جذب و پذیرش
 - ۴) عناصر ناسازگار فرهنگ مهاجم و غیرمهاجم به فرهنگ ضعیف ← پذیرش تحمیلی و تقلیدی
- جدول کامل چگونگی جذب و دفع عناصر دو سیستم فرهنگی با توجه به حالت‌های گوناگون در ذیل آمده است:

ردیف	عناصر سیستم فرهنگی الف	ویژگی سیستم فرهنگی ب*	سیستم پیشرو و قوی	سیستم ضعیف و بحرانی
۱	عناصر سازگار فرهنگ مهاجم		جذب و تغییر	جذب و غیر هضم، پذیرش
۲	عناصر ناسازگار فرهنگ مهاجم		دفع یا جذب و تغییر	پذیرش تحمیلی یا تقلیدی
۳	عناصر سازگار فرهنگ غیرمهاجم قوی و پیشرو		جذب و هضم	جذب و پذیرش
۴	عناصر ناسازگار فرهنگ غیرمهاجم قوی		دفع یا جذب و تغییر	پذیرش تقلیدی یا تحمیلی
۵	عناصر ناسازگار فرهنگ غیرمهاجم بحرانی		دفع یا جذب و تغییر	دفع
۶	عناصر سازگار فرهنگ غیرمهاجم بحرانی		جذب و هضم	جذب

اصولاً آنگاه که فرهنگی مغلوب فرهنگ دیگر واقع می‌شود، چیزی جز انتقال عناصر یک نظام فرهنگی «غالب» به نظام دیگر «مغلوب» و تبدیل شدن آنها به عناصر مسلط نمی‌باشد. انتقال عناصر، گاه آزادانه و به صورت طبیعی، و گاه تحمیلی صورت می‌گیرد.

* - منظور از سیستم فرهنگی «الف»، فرهنگ انتقال دهنده عناصر و سیستم فرهنگ «ب»، سیستم پذیرنده یا در معرض انتقال عناصر سیستم «الف» می‌باشد.

تحول فرهنگ

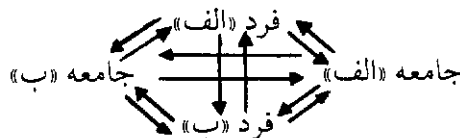
همانطور که قبلاً بیان شد؛ هر نظام فرهنگی بعد از ایجاد شروع به رشد می‌کند، تحول می‌یابد، دگرگونی می‌پذیرد، گاهی به اموج قدرت و زمانی به سوی انحطاط می‌رود. آنچه باعث تغییر و تحول فرهنگ می‌شود، تغییر و تحول عناصر فرهنگی است. تأثیر و تأثر نظام فرهنگی نیز در تغییرات و تحول فرهنگ نقش اساسی دارد. مبنای تحول فرهنگی، تحول در اندیشه و فکر بشر است. به بیانی:

«... فرهنگ منجمد یا وجود ندارد یا اگر وجود داشته باشد فقط به کتابخانه‌ای در بسته و سر بسته تبدیل می‌شود که قرن به قرن بیشتر از آنکه نازگی و طراوت پیدا کند، رنگ و بوی اعصار کهن و قرون ماضیه را بیشتر و بیشتر به خود خواهد گرفت...»^{۱۹}

جامعه‌شناسان عوامل تغییر فرهنگ را مواردی چون افزایش یا کاهش سریع جمعیت، مهاجرت، تغییرات محیط، انقلاب، حذف یا برکناری رهبری سیاسی قوی و... می‌دانند. در حالی که روان‌شناسان اجتماعی به عواملی نظیر نوآوری بشر، تنوع طلبی، کنجکاوی، خلاقیت، تقلید و... اشاره می‌کنند. تحول و جوشش فرهنگ در سه بعد صورت می‌گیرد:

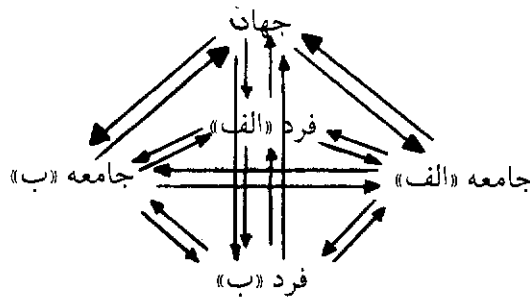
(۱) تحول محیطی: در این بعد فرهنگ، خواه به صورت اختیاری و طبیعی و خواه به صورت تحمیلی و تهاجمی، از محیطی به محیط دیگر و از فردی به فرد دیگر انتقال می‌یابد. فرهنگ به دلیل اکتسابی و آموزشی بودن، از طریق تعلیم و تربیت، القائات، تأثیر و تأثرات محیطی و... انتقال می‌یابد. به طور کلی انتقال فرهنگ دو جانبه است.

سیر انتقال فرهنگ



تحول فرهنگی گاه به گونه‌ای است که در اثر رشد و تعالی فرهنگ از جامعه به جهان

انتقال می‌یابد و جنبه جهانی به خود می‌گیرد. آنگاه چگونگی انتقال آن به صورت ذیل خواهد بود.



انتقال فرهنگ به دو صورت تحقق می‌پذیرد: الف) انتقال طبیعی و خود به خودی که چیزی شبیه به صدور انقلاب است. وقتی در جایی انقلاب صورت می‌گیرد با توجه به جذابیتها و آرمانهای خود بر محیط پیرامونش تأثیر می‌گذارد. پیامبر اسلام «ص» حرکت انقلاب خود را در مکه شروع کرده بود ولی طنین آن عده‌ای از مردم مدینه را به سوی وی کشانید که پیمان عقبه^۲ را با آن حضرت انعقاد کردند و خواستار مهاجرت وی به مدینه شدند.

۲) رشد درونی و تعالی فرهنگ کار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی فرهنگهای قوی از درون خود، هم عناصر فرهنگی جدید می‌زاینند و هم بر قوت و نوآوری عناصر قبلی می‌افزایند.

«هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی خبر از نو شدن اندر بقا»
 اینگونه فرهنگها درون جوش هستند و دائماً به تقویت خود می‌پردازند و با شرایط زمانی سازگار می‌شوند و برای خود ضمانت اجرایی درونی ایجاد می‌کنند. «عناصر عاشورایی» در فرهنگ اسلامی نمونه‌ای از این درون جوشی و تقویت فرهنگی است. ۳) تبدیل شدن فرهنگ یا برخی از عناصر فرهنگی به «انگیزه»، «ایمان»، «آرمان» و وقتی فرهنگی تبدیل به انگیزه، آرمان و ایده آل می‌گردد؛ در نهایت قدرت و تأثیر و جوشش قرار دارد. یکی از ویژگیهای اسلام این است که فرهنگ را تا درجه‌ای بالا می‌برد که تبدیل به آرمان و ایده آل ایمانی می‌شود ارتقای انسان به مقام خلیفه‌الهی

نمونه‌ای از این حرکت فرهنگی در آیین اسلام است به بیان علامه صدر «ره»:
 «خلافت ... حرکت پیوسته و مستمری است به
 سوی ارزشهای خیر، عدل و قدرت، حرکتی که هیچگاه
 توقف در آن راه ندارد زیرا جهتش به سوی مطلق و بی
 نهایت است ...»^{۲۱}.

پراکنش فرهنگی «Cultural Diffusion»*

پراکنش یا نشر فرهنگی معادل واژه "diffusion" (انگلیسی) است که از فعل diffuse به معنی افشاندن، ریختن، پاشیدن، بخش کردن، منتشر کردن، اشاعه دادن و اشاعه یافتن آمده است و بیشتر در مورد فرهنگ و متعلقات آن به کار می‌رود. مثلاً جمله:

A knowledge diffused among all civilized nations

که به معنی «معرفت در میان کلیه ملل متمدن انتشار یافت» می‌باشد.^{۲۲} به طور کلی diffusion در معنای اصطلاحی خود به معنی سرایت عقاید فرهنگی از یک ناحیه به ناحیه دیگر یا از یک سیستم به سیستم دیگر می‌باشد.

پراکنش فرهنگی مفهومی است عام که هم می‌تواند جنبه ارادی داشته باشد «اشاعه، پخش و...» و هم جنبه طبیعی و غیر ارادی «نشر، سرایت». نوع دوم را نشر یا سرایت «صدور» فرهنگی و نوع اول را «اشاعه فرهنگی» می‌نامیم. پخش عناصر فرهنگی از نظامی به نظام دیگر به دو صورت انجام می‌گیرد:

۱) غیر ارادی و طبیعی (نشر و سرایت فرهنگی):

همانگونه که بذر برخی از گیاهان به طور طبیعی و خود به خودی نشر می‌یابند و از جایی به جای دیگر منتقل می‌گردند و لذا گیاهان وحشی سریعتر از گیاهان اهلی گسترش می‌یابند عناصر فرهنگی نیز ناخواسته و بدون هدف و قصد قبلی شیوع می‌یابند و از یک سیستم فرهنگی به سیستم فرهنگی دیگر وارد می‌شوند. به همین جهت یکی از انسان‌شناسان برجسته می‌گوید: «فرهنگ فراگیر است»، «و مقصود این است که رسوم، باورها، ابزارها، فنها، حکایتها، و جز آن، ممکن است از میان یک قوم یا

از یک ناحیه به میان قوم یا ناحیه‌ای دیگر پراکنده شود.^{۲۳}

(۲) ارادی و خواسته (اشاعه فرهنگی)

در این حالت، عناصر فرهنگی به صورت ارادی و آگاهانه از یک نظام فرهنگی به نظام دیگر انتقال می‌یابند. در این صورت یا هدف از اشاعه فرهنگی، واقعاً انتقال صرف فرهنگ است. و یا اینکه هدفی دیگر در کار است. اگر انتقال صرف مورد نظر باشد آن را «اشاعه محض» می‌دانیم و اگر هدفی دیگر نظیر سلطه و ... در کار باشد آن را «جنگ فرهنگی»، «استعمار فرهنگی» و «تهاجم فرهنگی» می‌نامیم.

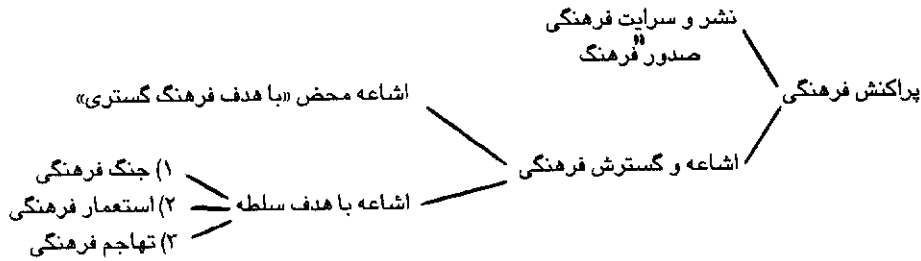
در اشاعه محض، عناصر فرهنگ به گونه‌های متفاوت و با ابزارهای گوناگون در جامعه منتشر می‌گردند و در جایگاه مناسب، معمولاً به صورت تحمیلی، استقرار می‌یابند. عناصر در این تعریف شبیه به بذری هستند که توسط دهقان در زمین پاشیده می‌شود. رابطه میان عناصر فرهنگی مورد نظر و نظام فرهنگی دیگر، همانند رابطه بذرهای افشاندۀ شده با زمین است. این که عناصر بیگانه در قبال نظام فرهنگی جدید، دچار چه وضعیتی گردند بستگی به نظام فرهنگی جدید دارد.

در اشاعه هدفدار، که معمولاً با هدف سلطه، انجام می‌گیرد. عناصر فرهنگی به صورت تهاجمی و تحمیلی و بدون رضایت سیستم فرهنگی جدید وارد این سیستم می‌شوند. نظیر تلاش فرهنگی کشورهای استعمارگر در مستعمرات. در این موارد اغلب فرهنگ ملل توسعه یافته بر ملل کمتر توسعه یافته «تحمیل» می‌شود. این عمل گاه حالت تهاجمی به خود می‌گیرد که با هدف نابودسازی عناصر فرهنگ مورد هجوم همراه است. نگارش کتابهایی نظیر «آیا از دموکراسی اسلامی صحبت می‌کنید یا از اسلام تروریسم*»، «آیات شیطانی**»، و ... و نمایش فیلمهایی چون «بدون دخترم هرگز***»، نمونه این نوع «اشاعه فرهنگی» است. در این نوع «اشاعه» از یک طرف به عناصر اصلی فرهنگ مورد نظر حمله کرده، آنها را پوچ، تهی و بی معنی نشان می‌دهند

* - نوشته یکی از نویسندگان فرانسوی ** - نوشته سلمان رشدی

*** - این فیلم از روی کتابی به همین نام نوشته زنی آمریکایی به نام بتی محمودی ساخته شده است و در آن به فرهنگ ملت ایران، اهانت شده است.

و از سوی دیگر به گسترش عناصر فرهنگ مهاجم به صورت تهاجمی و غافلگیرانه می پردازند.



پذیرش فرهنگی «Acculturation»

پذیرش فرهنگی یا فرهنگ پذیری نقطه مقابل پراکنش فرهنگی است. اخذ و گرفتن عناصر فرهنگ بیگانه را «پذیرش فرهنگی» می نامند. پذیرش فرهنگی گاه به صورت گزینش عناصر سازگار، جذاب و سودمند نظام فرهنگی دیگر تحقق می یابد. پذیرش فرهنگی معمولاً از دو بعد قابل بحث و بررسی است:

۱) فرهنگ پذیری در درون سیستم فرهنگی: در این بعد فرد عناصر فرهنگی جامعه خود را می پذیرد، زیرا فرهنگ دربرگیرنده تمام جنبه های زندگانی اوست و آشکارا اولی به صورت اختیاری و رضایت مندانه خودش را بر وی تحمیل می کند. انسان از آغاز تولد کیفیت معاشرت، آداب غذا خوردن، لباس پوشیدن، به مسجد رفتن و سایر ارزشهای فرهنگی را در خانواده و جامعه می آموزد و در خلال این آموزشها به مرحله اختیار و انتخاب آنها می رسد. یعنی فرهنگ چگونگی اختیار و انتخاب را نیز به او آموخته است. لذا در محدوده زمان خود نمی ماند و همانگونه که از فرهنگ تأثیر می پذیرد بر آن نیز تأثیر می گذارد:

«... و بی گمان اگر جز این می بود انسان در محدوده فرهنگ زمان خود می ماند. نه این همه اختراعات و اکتشافات و توسعه و تحول فنی و زیستی و فکری مقدور بود و نه در طول اعصار و قرون تغییر فرهنگی به وجود می آمد و نه تأثیر شخصیت و کاربرد هوش و

استعداد و مقتضیات دیگر، افراد را به حریم «اختیار» می‌کشانید...»^{۲۴}

۲) پذیرش فرهنگی از نظام فرهنگی بیگانه: آنچه در مورد سلطه فرهنگی بر فرهنگ دیگر حائز اهمیت است پذیرش عناصر فرهنگی بیگانه توسط افراد و جامعه می‌باشد. در اینجا افراد و جامعه به پذیرش، اقتباس، دنباله روی و تقلید فرهنگ بیگانه روی می‌آورند. خواه نظام فرهنگی بیگانه به دنبال اشاعه فرهنگ خود باشد یا نباشد. اما برای آن که عنصر یا عناصری از یک نظام فرهنگی به نظام دیگر وارد شود و مورد پذیرش قرارگیرد باید برای افراد و جامعه پذیرنده، مزیت، سود یا جذبه خاصی داشته باشد. ویژگیهای نظام فرهنگی پذیرنده و اشاعه دهنده نظیر موانع و مشکلات، ضعف و قوت، رشد و پیشروی، انعطاف‌پذیری یا غیر انعطاف‌پذیر بودن، اغماض یا تعصب و... اثر مهمی در پراکنش عناصر فرهنگی توسط یک نظام فرهنگی و پذیرش آنها توسط نظام فرهنگی دیگر دارد. میزان اشاعه و پذیرش عناصر فرهنگی به دو عامل مهم ارتباط دارد:

۱) خوشایندی یا ناخوشایندی، جذابیت یا عدم جذابیت عنصر فرهنگی برای نظام فرهنگی پذیرنده.

۲) امکان ایجاد ارتباط عنصر فرهنگی انتشار یافته با ساختار و عناصر فرهنگی نظام فرهنگی پذیرنده در شرایط گوناگون.

پذیرش عناصر فرهنگی توسط یک نظام فرهنگی دیگر هم شامل عناصر مادی فرهنگ می‌شود و هم شامل عناصر معنوی و غیر مادی. برای نمونه در زمینه انتقال و پذیرش عناصر مادی می‌توان به مومیایی کردن و ساختن هرم که از مصر به قاره آمریکا انتقال یافته و مورد پذیرش قرار گرفته است، اشاره نمود. در مورد انتقال عناصر غیر مادی، تأثیر عوامل گوناگونی از قبیل «رهبانیت مسیحی»، «ریاضت هندی» و... بر تصوف در جهان اسلام است. مثلاً گفته‌اند:

«شاید این سخن متصوفان که می‌گویند: هر کس به درجه اتحاد رسد، حکم شریعت از او اسقاط می‌شود، از رسائل پولس قدیس (مسیحیت) اخذ شده باشد. او در نامه‌ای که به غلاطیان نوشته گوید: اگر از روح

هدایت شدند، زیر حکم شریعت نیستند (پولس قدیس،
فصل پنجم، آیه ۱۸)». ۲۵

روند پذیرش عناصر معنوی و غیر مادی فرهنگ بیگانه دارای پیچیدگیها و ظرافت خاصی است. زیرا عوامل روحی، روانی، احساسی، عقیدتی و سنتی در آن نقش دارند. بعلاوه نظامهای فرهنگی بیشتر در پی حفظ عناصر معنوی خود هستند تا عناصر مادی، زیرا هویت فرهنگی را در واقع آنها مشخص می‌سازند. بنابراین برای حفظ «استقلال فرهنگی» و حذف «وابستگی فرهنگی» و «نفوذ فرهنگی» باید به حفظ، تقویت، رشد و تکامل این عناصر بیش از پیش همت ورزید. در عصر حاضر موضوع «پذیرش فرهنگی» برای سلطه بر فرهنگها بویژه در مورد «فرهنگ غرب» از اهمیت بالایی برخوردار است. اتوکلاین برگ در این مورد می‌نویسد:

«... حتی در جریان پیاده کردن برنامه‌های بلند نظرانه و آزاد منشانه چون کمک یا همکاری فنی نیز نگرش استعماری ... متجلی است. مثلاً کشوری که کمکهای فنی به دیگری ارائه می‌دهد، این انتظار را دارد که کشور دریافت‌دارنده کمک، معیارها و الگوهای وی را برگزیند». ۲۶

پذیرش فرهنگی، همچون پراکنش فرهنگی، به دو صورت تحقق می‌پذیرد:
(۱) اخذ و پذیرش طبیعی و خودبخودی:

فرهنگ قوی و دارای هویت اصیل، عناصر تازه وارد فرهنگ بیگانه را جذب می‌کند و آنها را در درون ساختار خود هضم می‌نماید. مگر اینکه عناصر جدید هیچ نوع سازگاری با ساختار آن نداشته باشند. چنین فرهنگی دارای مصنوعیت است و از «استقلال» برخوردار می‌باشد. این نوع فرهنگ به دستگاه گوارش نیرومند و سالمی می‌ماند که با جذب غذاهای مفید و سالم، آنچه را برای استفاده خود نیاز دارد برمی‌گیرد و مواد زاید و ناسازگار با ارگانیزم داخلی بدن را دفع می‌کند:

«یک فرهنگ وقتی متکی و مبنی بر میراث عظیم و درخشان تاریخی است، وقتی دارای عمق و عظمت و جوهر است، وقتی قدرت درک مقتضیات زمان و

توانایی حل و هضم و جذب عناصر جدید و تازه وارد را دارد. هم ثابت و استوار و هویت دار است، هم پویا و متحرک و دارای نیروی انعطاف...»^{۲۷}.

بر عکس، فرهنگ ضعیف، ناتوان، بحرانی، فقط می‌تواند عناصر جدید را جذب کند، بدون آن که آنها را در ساختار خود حل و هضم نماید. لذا دچار تعارض می‌گردد. چنین فرهنگی به تدریج وضعیت بحرانی پیدا کرده، در برابر تهاجمات فرهنگی آسیب پذیر شده و از هویت و محتوا تهی می‌گردد. بنابراین فرهنگ ضعیف نه آزادانه، که به صورت «تحمیل درونی» به پذیرش عناصر فرهنگ بیگانه مبادرت می‌ورزد.

(۲) اخذ تحمیلی و مبتنی بر اشاعه:

اصولاً آنچه فرهنگ را دچار شکل می‌سازد. جذب عناصر فرهنگ بیگانه «اعم از مهاجم یا غیرمهاجم» به صورت تحمیلی و بدون توجه به ضروریات و الزامات آن فرهنگ می‌باشد. البته در صورتی که نظام فرهنگی از پویایی و قدرت و انسجام برخوردار باشد. عناصر تحمیلی ناسازگار را یا دفع می‌کند و یا به گونه‌ای آنها را تغییر می‌دهد که با ساختارش متناسب گردند و عناصر سازگار را نیز جذب و هضم می‌کند. فرهنگ غیرمولد و ناتوان با پذیرش عناصر تحمیلی به سوی بی‌هویتی و تسلیم در برابر فرهنگ بیگانه گام برمی‌دارد.

مراحل پذیرش عناصر فرهنگی: نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
عناصر فرهنگی نظام فرهنگی بیگانه مراحل را طی می‌کند تا سرانجام تبدیل به اجزای فرهنگ خودی گردند. این مراحل عبارتند از:

الف) مرحله ورود عنصر فرهنگی بیگانه به سیستم فرهنگی خودی.

ب) مرحله برخورد این عنصر با عنصر نظیر خود در درون سیستم فرهنگی.

ج) مرحله پذیرش و جذب.

د) مرحله تطبیق و انطباق.

ه) مرحله حلّ و هضم (یا استحاله).

طی این مراحل عنصر جدید از یک سو با توجه به اهمیت، نقش و توانی که دارد و حمایتی که از آن به عمل می‌آید و از سوی دیگر بر اساس ویژگیهای نظام فرهنگی پذیرنده، تبدیل به یکی از عناصر این نظام فرهنگی می‌گردد. این عنصرگاه در جهت

تحقق مراحل مزبور تغییراتی در سایر عناصر همجوار خود در نظام فرهنگی پذیرنده ایجاد می‌کند. پذیرش کامل یک عنصر فرهنگی بیگانه توسط یک نظام فرهنگی دیگر گاه زمانی بسیار طولانی طول می‌کشد. گاه نیز عنصر تازه وارد باعث پذیرش یا پیدایش عناصر دیگری می‌گردد که در نتیجه دگرگونی وسیعی در نظام فرهنگی پذیرنده بوجود می‌آورد.

برخورد با ساختار نظام فرهنگی ← جذب ← تلفیق و انطباق ← حل و هضم
 مرحله ورود عنصر بیگانه ← برخورد با عنصر نظیر ← برخورد با سایر عناصر
 (یا استحال)



برخورد فرهنگی:

بر مبنای پراکنش و پذیرش فرهنگی، که از ویژگیهای فرهنگها و جوامع انسانی است. برخورد میان نظامهای فرهنگی امری بدیهی و اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد. بعلاوه می‌دانیم که دنیا سرای برخورد و مبارزه و میدان مسابقه و جدال است. فزون خواهی انسان، تنوع و نامحدود بودن نیازها، محدودیت امکانات، تعارض میان خواسته‌ها و... همه و همه زمینه‌ای برای تبدیل شدن دنیای ما به میدان رقابت و تنازع می‌باشد. صحنه فکر و فرهنگ هم، به عنوان جزئی از این جهان و هم به عنوان انسانی بودن، صحنه مبارزه و مسابقه است. فکر و فرهنگ نیز عرضه و ارائه می‌شود، نشر می‌پذیرد و در نشر و عرضه فرهنگها پیدایش تعارض قطعی است. زیرا فرهنگها متعدد هستند عرضه نامحدود ولی زمینه عرضه و پذیرش آن محدود است. آری اگر بتوان جلو آزمندی، کنجکاو، رشد فکری و عرضه گری انسان را گرفت می‌توان مانع از برخورد فرهنگها گردید.

البته آنچه مهم است، این است که برخورد نظامهای فرهنگی همیشه بد و نامطلوب نیستند، بلکه این برخوردها برای رشد و تعالی فرهنگ ضروری می‌باشند. همچنانکه در صدر اسلام، تعالیم فرهنگی اسلامی در برخورد با نظامهای فرهنگی بیگانه به سوی

تکامل و تعالی گام برداشت:

«جامعه استوار اسلامی بر اثر گستردگی و
برخوردهای فرهنگی دگرگون شد و رو به تعالی
رفت».^{۲۸}

برخی‌ها را اعتقاد بر آن است که تعدد و تفاوت فرهنگها نه تنها به برخوردها و جنگ فرهنگی بلکه به سایر اختلافات و درگیریها نیز می‌انجامد.^{۲۹} همچنین بعضی از روانشناسان و مردم‌شناسان یکی از دلایل وقوع «جرم» را تنوع و تفاوت‌های فرهنگی می‌دانند. که گاه از آن تحت عنوان «تجاوز به قوانین، آداب، رسوم و به طور کلی فرهنگ دیگران» یاد می‌شود.

بعلاوه انسان‌گاه دانش، ایدئولوژی و فرهنگ را به عنوان ابزاری برای رسیدن به مقاصد سلطه طلبانه به کار می‌گیرد و در این حال «فرهنگ» تبدیل ابزار و شیوه تهاجم و جنگ می‌گردد و جنگ و تهاجم فرهنگی به وجود می‌آید. این موضوع بویژه برای قدرتهای استکباری در زمان معاصر از سایر انواع جنگها و تهاجمات دیگر از اهمیت بیشتری برخوردار است.

«در جهان کنونی، دانش و فن و تکنیک و اکتشاف و اختراع و تازه‌های علم، همه و همه ابزاری بی اراده در دست مستکبران شده‌اند و در تحقق بخشیدن به مقاصد آنان که سیاست سلطه و غارت و کشتار و فساد است، نقش مزدوری را ایفا می‌کند».^{۳۰}

چگونگی سلطه فرهنگی، نظامی فرهنگی بر نظام دیگر را تحت دو محور عمده مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف) عوامل خارجی

ب) عوامل داخلی

عوامل خارجی:

منظور از عوامل خارجی، مجموعه راهها و شیوه‌هایی است که از سوی یک نظام

فرهنگی برای غلبه و سلطه بر نظام فرهنگی دیگر به کار گرفته می‌شود. این عوامل متعدد است ولی ما در اینجا آنها را به صورت یک فرآیند و در قالب چند روش عمده مطرح می‌کنیم. فرآیند خارجی سلطه فرهنگی از نفوذ فرهنگی شروع می‌شود و به سلطه ختم می‌گردد. حلقه‌های عمده این فرآیند عبارتند از:

- (۱) نفوذ فرهنگی
- (۲) وابستگی فرهنگی
- (۳) استعمار فرهنگی
- (۴) جنگ و تهاجم فرهنگی
- (۵) سلطه فرهنگی

(۱) نفوذ فرهنگی

ظاهراً ساده‌ترین مرحله فرآیند کشمکش فرهنگی، «نفوذ فرهنگی» است. نفوذ عملی است نیمه آشکار و گاه مخفیانه که از طریق بکارگیری امکانات و قدرت، بدون اعمال زور برای رخنه در نظامی فرهنگی تحقق می‌پذیرد. نفوذ در یک نظام فرهنگی، هم می‌تواند از راههای فرهنگی، نظیر تبلیغات، آموزش و... صورت گیرد و هم از راهها و شیوه‌های سیاسی، اقتصادی و گاه نظامی، مانند مشاوران نظامی، کمکهای نظامی و... امام خمینی در مورد چگونگی نفوذ بیگانگان در پیام برائت می‌گوید:

«جهانخواران با القاء تفکرات و تحقیقات خود ساخته به توده‌های محروم باورانده‌اند که باید تحت نفوذ ما زندگی کرده و الا راهی برای ادامه حیات پابره‌نه‌ها جز تن دادن به فقر باقی نمانده است».^{۳۱}

نفوذ فرهنگی فرهنگ بیگانه گاه از طریق انعقاد عهدنامه سیاسی نظیر «عهدنامه ترکمانچای»^{۳۲}، ایجاد الگوی مصرفی وابسته، تربیت دانشجویان و تبدیل آنها به روشنفکران خود فروخته و... و مهمتر از همه از راه ایجاد رژیمهای سیاسی وابسته، نظیر رژیم پهلوی در ایران، صورت می‌گیرد.

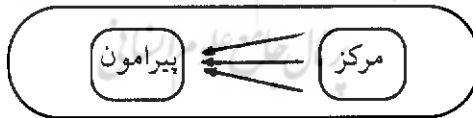
نفوذ عناصر فرهنگ بیگانه باعث می‌شود که خواه ناخواه برخی به اقتباس از آنها بپردازند و آنها را در جامعه شیوع دهند و بدینسان فرهنگ خودی دچار تعارض و

بحران شده، هویت واحد و اصیل خود را از دست می‌دهد و راه سلطه بر آن فراهم می‌گردد. مگر اینکه عناصر نفوذی فرهنگ بیگانه توسط فرهنگ خودی جذب و هضم و تبدیل به عناصری سازنده و سازگار با ساختار فرهنگ گردد:

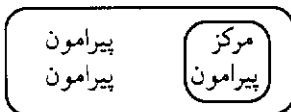
«... اقتباس از فرهنگ بیگانه این زبان را دارد که چون راه نفوذ مفاهیم و ارزشهای بیگانه را ناخواسته در پی هم می‌گشاید، به هویت یگانه فرهنگ ماصدمه می‌زند و فرهنگی که از این امتیاز محرم بماند محکوم به نابودی است.»^{۳۳}

۲) وابستگی فرهنگی:

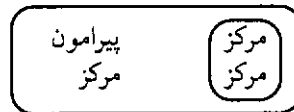
وابستگی فرهنگی بیانگر این است که یک جامعه از نظر فرهنگی به یک نظام فرهنگی بیگانه وابسته باشد. اصولاً حاصل نفوذ فرهنگی، ایجاد وابستگی فرهنگی است. بنابراین در وابستگی، فرهنگ وابسته وجود دارد. ولی از طریق اهرمهایی از سوی فرهنگ مستقل کنترل می‌شود. در این مورد اشاره به نظریه ساختار امپریالیستی «گالتونگ» خالی از فایده نیست. بر مبنای نظریه «گالتونگ» امپریالیسم «مرکز» یا «محور» محسوب می‌شود و جامعه وابسته «پیرامون» و رابطه فرهنگی این دو معمولاً یک جانبه می‌باشد (از مرکز به پیرامون):



هر یک از این دو «مرکز» و پیرامون نیز از دو قسمت تشکیل می‌شوند «مرکز و پیرامون» نمودار ذیل:



وابسته «پیرامون»



امپریالیسم «مرکز»

در هر یک از این دو سیستم «مرکز و پیرامون» هدایت، اعمال قدرت، و بالاخره انتقال فرهنگ از مرکز به پیرامون است. یعنی در اینجا سه نوع وابستگی و کنترل وجود دارد:

(۱) کنترل مرکز بر مرکز بر پیرامون مرکز؛

(۲) کنترل مرکز بر مرکز بر مرکز پیرامون؛

(۳) کنترل پیرامون پیرامون از طریق مرکز پیرامون بوسیله مرکز؛

بر مبنای این نظریه، وابستگی از طریق ارتباط و همسویی منافع مرکز مرکز و مرکز-پیرامون اعمال می‌گردد.^{۳۴}

نتیجه فرهنگی که می‌توان از این نظر اخذ کرد این است که وقتی کشوری یا جامعه‌ای از طریق نفوذ فرهنگی بتدریج به جامعه یا کشور دیگر «امپریالیسم» وابسته شد عناصر فرهنگی براحتی از طریق مرکز آن جامعه یا کشور، که معمولاً رژیم سیاسی حاکم است. بر آن جامعه انتقال و تحمیل می‌گردد. وابستگی فرهنگی همچنین از طریق مواردی: چون، نفوذ از طریق روشنفکران، متخصصان و عوامل وابسته آموزش و پرورش و دانشگاه‌های وابسته... عملی می‌گردد و ادامه می‌یابد. ژان پل سارتر در مقدمه کتاب دوزخیان روی زمین* در مورد ایجاد روشنفکر وابسته در سیستم فرهنگی غرب می‌نویسد:

«ما عده‌ای از جوانان آفریقایی و آسیایی را چند ماهی به آمستردام: پاریس، لندن، بروکسل و ... می‌آوریم و می‌گردانیم. پس از چند روزی لباس اروپایی می‌پوشانیمشان و اصطلاحات اروپایی را به دهانشان می‌ریزیم و از محتویات فرهنگ خودشان، خالی‌شان می‌کنیم. آنگاه اینها شکل بلندگوهای پوک و پوچی می‌گیرند، که باید به کشورهایشان بازگردانیم، آنوقت ما مرس می‌زنیم و اینها مثل یک دره، مثل یک انبار، هر چه را بگوییم، بی‌آنکه معنایش را بفهمند باز می‌گویند

... اینها، اسیملیه* هستند».^{۳۵}

استعمار فرهنگی:

استعمار را می‌توان به انواع گوناگون، سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی تقسیم کرد. استعمار فرهنگی که بعدها در قالب امپریالیسم فرهنگی نمایان شد، تقریباً آشکارا به تغییر عناصر فرهنگی جامعه تحت استعمار می‌پردازد. به همین جهت استعمار فرهنگی را بی‌هویت نمودن فرهنگ کشور تحت سلطه و القای اصول فکری و تحمیل فرهنگ جامعه استعمارگر به آن می‌دانند. امروزه استعمار فرهنگی چون سایر انواع استعمار به صورتهای مرموزانه و غیر آشکار صورت می‌گیرد. برخی استعمار فرهنگی را جدیدترین شکل استعمار می‌دانند که با هدف سلطه بر کنترل فرهنگ جوامع تحت استعمار می‌پردازد و معمولاً امپریالیسم فرهنگی نامیده می‌شود و دارای ابعاد زیر است:

- (۱) امپریالیسم علمی
- (۲) امپریالیسم خبری
- (۳) امپریالیسم تبلیغاتی

در استعمار فرهنگی نیز از همان شیوه‌های نفوذ و وابستگی منتهی با شدت و دقت و ریزه‌کاری بیشتری استفاده می‌شود. ظاهراً استعمار فرهنگی آخرین مرحله استعمار می‌باشد و بزرگترین دشمن هویت و اصالت جوامع مستعمره است. استعمار فرهنگی در هر جامعه‌ای متناسب با مقتضیات خاص آن جامعه عمل می‌کند. مثلاً در جوامع ایران و ترکیه مهمترین کار خود را رواج فرهنگ لائیک و بی‌دینی می‌دانست. در استعمار فرهنگی با توجه از بین بردن هویت فرهنگی سعی بر این است که کشور تحت سلطه تبدیل به زایده فرهنگی کشور استعمارگر شود. به زبان میرزاملکم خان که خود از عوامل فرهنگ غرب بود:

«... نوکری کردن برای خارجیها شرف دارد بر آقایی

کردن در بین خود ما مسلمانها و ایرانی‌ها...».^{۳۶}

و به قول نامرحوم علامه تقی زاده که در صدر مشروطیت چندین بار شهید شده بود ولی ناگهان از لندن سر در آورد و در بازگشت اعلام کرد که: من در این عصر تعصب، بمب تسلیم به فرنگی را منفجر می‌کنم و می‌گویم: ما باید از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شویم تا آدم شویم...^{۳۷}

جنگ فرهنگی:

جنگ فرهنگی عبارت است از ورود اجباری و تحمیلی عناصر نظام‌های فرهنگی به یکدیگر و نابودسازی یا منحنط‌سازی عناصر یک نظام فرهنگی توسط نظام فرهنگی دیگر. جنگ فرهنگی معمولاً زمانی به وجود می‌آید که نظام‌های فرهنگی به مرحله «اقتدار» برسند و حتی الامکان قدرت سیاسی یا نظامی جامعه را در اختیار گیرند یا حامی خود نمایند:

«فرهنگها وقتی از خود اقتداری یافته‌اند قطع نظر از مایه و محتوایشان درصدد برآمده‌اند فرهنگ خود را به جوامع دیگر سرایت دهند».^{۳۸}

لازم به یادآوری است که جنگ فرهنگی تاریخی طولانی دارد و از زمانی آغاز می‌شود که تعدد و اقتدار فرهنگها مطرح شده است.^{۳۹}

تهاجم فرهنگی:

شدیدترین و پیچیده‌ترین راه‌های سلطه فرهنگی بر فرهنگ دیگر تهاجم فرهنگ است. تهاجم فرهنگی نوعی جنگ فرهنگی است که به صورت ناگهانی، غافلگیرانه و با هدف سلطه از سوی یک نظام فرهنگی نسبت به نظام فرهنگ دیگر تحقق می‌یابد.^{۴۰} می‌توان تهاجم فرهنگی را آخرین حلقه تلاش یک نظام فرهنگی برای سلطه بر نظام فرهنگی دیگر دانست. در تهاجم فرهنگی، دشمن از راه‌های گوناگون^{۴۱} به تزریق عناصر فرهنگی خود به نظام فرهنگی ما می‌پردازد که در نهایت موجب استحاله و مسخ فرهنگ جامعه می‌گردد.

تهاجم فرهنگی بر خلاف آنچه پندار برخی نه پدیده‌ای بی سابقه و جدید است و نه خاص فرهنگ غرب، بلکه تاریخ شاهد تهاجمات فرهنگی گوناگونی از سوی نظامهای فرهنگی خاصی به نظامهای دیگر بوده است. برای نمونه:

«در صدر اسلام و در عصر خلافت علی «ع»، معاویه ابن ابی سفیان نه تنها نظامیان را از منطقه شام به منطقه تحت حاکمیت امام «ع» گسیل می‌کرد. نه تنها از کیسه‌ها و سکه‌های زر برای تهاجم اقتصادی علیه علی «ع» بهره می‌برد، بلکه جمعی از مشاهیر اهل فکر و فرهنگ و عقل و عقیده را به طور مستقیم و غیر مستقیم به خدمت می‌گرفت تا میراث روایی و قرآنی پیامبر «ص» را علیه امام تفسیر و تأویل کرده، به جعل حدیث و روایت پردازند و با بهره‌گیری از محراب و منبر و موعظه و تبلیغ نیز افکار و آرای عمومی را در جهت دلخواه شکل دهند».^{۴۲}

به طور کلی سلطه فرهنگی زمانی تحقق می‌یابد که فرهنگ توانایی برخورد صحیح و مطلوب را با فرآیند سلطه نداشته باشد اینجاست که ضرورت توجه به عوامل داخلی روشن می‌گردد.

عوامل داخلی:

منظور از عوامل داخلی، فرآیندی است که در داخل یک سیستم فرهنگی صورت می‌گیرد تا آن را در برابر حملات خارجی بی هویت نموده و زمینه شکست آن را فراهم سازد. این فرآیند نیز در برگیرنده حلقه‌هایی است که عبارتند از:

- (۱) تعارض فرهنگی
- (۲) عدم تعادل فرهنگی
- (۳) بحران فرهنگی
- (۴) آسیب‌پذیری و عدم مصونیت فرهنگی
- (۵) انحطاط فرهنگی

موارد فوق را در دو بحث کلی بحران و انحطاط فرهنگی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بحران فرهنگی:

همانطور که قبلاً مطرح کردیم فرهنگ، سیستم و نظامی منسجم از عناصر متعدد فرهنگی است. هر نظامی با توجه به این که از اجزای گوناگون و متفاوت تشکیل می‌گردد، می‌تواند دچار تعارض گردد. نظامهای فرهنگی نیز از این مورد مستثنی نیستند. اولین موضوعی که نظام فرهنگی سالم و پیشرو را از حرکت باز می‌دارد ایجاد تعارض است. تعارض در نظام فرهنگی عبارت است از ایجاد ناهماهنگی و ناهمخوانی میان اجزای نظام یا نظام و محیط و ... بر این اساس تعرضهای عمده فرهنگی شامل موارد ذیل می‌باشند:

(۱) تعارض میان دو یا چند عنصر از عناصر نظام فرهنگی، نظیر تعارض میان آزادی و حفظ نظم.

(۲) تعارض میان بخشهای بزرگتر نظام فرهنگی، مانند تعارض میان «سنت‌گرایی و مدرنیسم» در نظام فرهنگی جامعه ما:

«در میان برخورد دو فرهنگ، فرهنگ سنتی خود و فرهنگ صنعتی سالهاست که ما در کشاکشیم، بی آنکه هنوز، هیچ اقدام مؤثری برای خروج از این بربخ صورت گرفته باشد...»^{۴۳}

(۳) تعارض میان ساختار نظام با عناصر: این وضعیت معمولاً از زمانی رخ می‌دهد که عناصری از فرهنگ بیگانه وارد نظام فرهنگی ما شده باشند.

(۴) تعارض میان نظام یا محیط: در این مورد نظام فرهنگی توانایی جوابگویی به خواسته‌ها و نیازهای جامعه را ندارد یا این که نمی‌تواند خود را با مقتضیات زمان و مصالح جامعه تطبیق نماید.

تعارضها بویژه آنگاه که با عوامل بیرونی تقویت شوند و فرهنگ نتواند آنها را حل کند باعث عدم تعادل در سیستم فرهنگی می‌گردند. فرهنگ نامتعادل نیز توانایی کافی و قدرت کامل برای راه بردن انسان و جامعه را از دست می‌دهد و دچار آشفتگی و بحران می‌گردد. فرهنگ بحرانی نیز به سوی ضعف می‌رود. علاوه بر عدم تعادل

فرهنگی، از دست دادن درک مشترک و صحیح از نظام فرهنگی نیز آن را دچار بحران می‌سازد. فشارهای محیطی و عدم موفقیت نظام فرهنگی در حل تعارضات و از بین بردن عدم تعادل خود، نیز بر شدت بحران فرهنگی می‌افزاید.

یکی دیگر از عوامل که باعث ایجاد بحران در یک نظام فرهنگی می‌گردد «انحراف در فرهنگ» یا «انحراف در بخشی از فرهنگ» یا «انحراف در یک یا چند عنصر فرهنگی» است. به بیان امام خمینی «ره»:

«می‌دانید و می‌دانیم اگر انحرافی در فرهنگ یک رژیم پیدا شود و همه ارگانها و مقامات آن رژیم در صراط مستقیم انسانی و الهی پایبند باشند و بر استقلال و آزادی ملت از قیود شیطانی عقیده داشته باشند و آن را تعقیب کنند و ملت نیز به تبعیت از اسلام و خواسته‌های ارزنده آن پایبند باشد دیری نخواهد گذشت که انحراف فرهنگی بر همه غلبه کند و همه را خواهی نخواهی به انحراف کشاند و نسل آتی را آنچنان کند که انحراف به صورت زیبا و مستقیم را راه نجات بدانند...»^{۴۴}.

در تعریف انحراف فرهنگی می‌توان گفت که هرگاه نظام فرهنگی در ادامه راه خود از مسیر واقعی‌اش بیرون رود و وقایع را به گونه‌ای خلاف آنچه هستند ببیند و دریابد دچار انحراف شده است.

عامل دیگری که باعث بحرانی شدن نظام فرهنگی می‌گردد فاصله میان دو بعد نظری و عملی «رفتاری» آن است، یعنی هرگاه در درون یک نظام فرهنگی، ارزشها گونه‌ای خاص باشد ولی افراد به گونه‌ای دیگر رفتار کنند و بین دانشها و بینشها با رفتار و کردار فاصله و تعارض باشد. فرهنگ جامعه گرفتار بحران می‌گردد.

انحطاط فرهنگی:

نتیجه بحران فرهنگی و ناتوانی جامعه و نظام فرهنگی در حل بحران به ضعف و در نتیجه آسیب‌پذیری و فرهنگ می‌انجامد. چنین فرهنگی در برابر هر ضربه‌ای ناتوانتر

می‌گردد و بتدریج رو به تحلیل می‌رود. انسان دارای بدنی سالم و قوی است در مقابله با هر میکربی تواناست و می‌تواند مقاومت ورزد ولی شخص ضعیف و ناتوان، در برابر هر میکربی توانایی مقابله ندارد و با کوچکترین ضربه‌ای بیمار می‌شود. فرهنگ ضعیف نیز در برابر میکربهای فرهنگی توانایی مقابله ندارد، لذا دچار انحطاط می‌گردد.

آنگاه که فرهنگ توانایی خود را از دست می‌دهد عناصر ناتوان در برابر عناصر تازه وارد بتدریج جا خالی می‌کنند و این عناصر جدید جانشین آنها می‌شوند، اینجاست که غلبه با عناصر جدید است در حالی که هنوز برخی از عناصر خودی وجود دارند و مقابله می‌کنند. آخرین مرحله از فرآیند سقوط یک فرهنگ، انحطاط فرهنگی و عاری شدن آن فرهنگ از هویت و شخصیت می‌باشد که در نهایت به خود باختگی فرهنگی و جذب عناصر باقیمانده فرهنگ مغلوب در فرهنگ غالب می‌انجامد. به طور کلی می‌توان گفت که بی‌هویتی، فرهنگ را دچار انحطاط می‌سازد و جامعه‌ای که از نظر فرهنگی دچار انحطاط شود ایده آل خود را از دست می‌دهد. هدف و مقصد خود را گم می‌کند و به بیراهه می‌رود، به بیان شهید رابع علامه صدر چنین جامعه‌ای با سه نوع رفتار تاریخی روبرو می‌گردد:

« ۱) نخستین رفتار تاریخی اجرایی، متلاشی شدن در برابر یک حمله نظامی از خارج است. زیرا این ملت از درون پوسیده، دیگر وجود خارجی یک ملت بهم پیوسته را ندارد...»

« ۲) دومین عمل اجرایی تاریخ که با آنها صورت می‌گیرد، ذوب شدن و تحلیل رفتن آنها در یک ایده آل بیگانه [حاصل غلبه نظام فرهنگی بیگانه]، یک ایده آل وارداتی از خارج است...»

« ۳) سومین عمل اجرایی تاریخی، این که برای بازگشت به ایده آل بزرگ ملت از نو، بذر همان ایده آل اصیل [با احیای نظام فرهنگی اصیل] افشاندن شود و در مسیر پیشرفت زندگی جدید، بتدریج آن ایده آل اصیل در ملت پیاده گردد...»^{۴۵}

بنابر این می‌توان نتیجه گرفت که نظام فرهنگی با از دست دادن هویت خود، دچار از خود باختگی شده و در برابر تهاجم و حتی اشاعه فرهنگی، نظام فرهنگی دیگری از پا در می‌آید. در فرهنگ بیگانه محو می‌شود و از بین می‌رود.

تعارضات فرهنگی ← عدم تعادل فرهنگی ← بحران فرهنگی ← آسیب‌پذیری و ضعف مذهبی ← انحطاط فرهنگی ← از خود باختگی و شکست.

در حالی که فرهنگ سالم، پیشرو، مولد، قوی و غنی اقیانوسی ژرف و شگرف است که از جریانهای خارجی و جدیدالورود هراسی به خود راه نمی‌دهد. کوهی است که در برابر طوفانهای مهاجم فرو نمی‌ریزد و همچنان استوار و محکم، پا بر جا می‌ماند. به بیان محققى ارجمند:

«...فرهنگی که فی‌المثل و من باب تقریب ذهن، دارای قدرت هاضمه و دستگاه گوارش و جریان خون است و در این مورد از نشاط و نیروی لازم برخوردار است خود در آنچه می‌گیرد و برمی‌گزیند، هضم و محو نمی‌شود، بلکه بر عکس، برگرفته‌ها و دریافت شده‌ها را در خود هضم می‌کند و به تحلیل می‌برد، از خوف و خطر سموم احتمالی نیز نمی‌میرد.»^{۴۶}

پژوهشگاه علوم انسانی
رتال جامع علوم انسانی

یادداشتها:

- ۱- گاه فرهنگ را به فرد نیز نسبت داده‌اند. از این نظر فردی هم که به تنهایی در یک جنگل زندگی می‌کند، بکلی عاری از فرهنگ نیست. بلکه عناصری از فرهنگ را با خود دارد که حاصل کارایی ذهنی و یدی اوست. فرهنگ این گونه افراد را می‌توان نوعی «پیش فرهنگ» یا «شبه فرهنگ» دانست.
- ۲- جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، دیوان مثنوی معنوی، چاپهای متعدد.
- ۳- جلال رفیع، فرهنگ مهاجم، فرهنگ مولد، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۶۳.
- ۴- اقبال لاهوری، سرود اقبال، تهیه و تدوین فخرالدین حجازی، تهران: مؤسسه انتشارات بعثت، بی‌تا، ص ۱۱۷.
- ۵- اندیشه و تعقل انسانی «نمادها» (Symbols) را می‌سازد و این نمادهای ارزشی، اعم از نظری و رفتاری، فرهنگ را بوجود می‌آورند، مثلاً در فرهنگ اسلامی، تکبیر، اذان، نماز و... نمونه‌ای از این نمادها هستند در فرهنگ الهی قرآن، نمادها «شعائر» نامیده شده‌اند. ر.ک. قرآن کریم، سوره حج، آیه ۲۴.
- ۶- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، طهران: المکتبه الاسلامیه، الطبقة الثانیه، ۱۳۹۸، جلد ۷۷، ص ۲۶۷.
- ۷- غلامعباس توسلی، «دکتر شریعتی آغازگر انقلاب فرهنگی»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۲، خرداد ۱۳۶۳، ص ۳۷.
- ۸- قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۲۲.
- ۹- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، طهران: المکتبه الاسلامیه، الطبقة الثانیه، ۱۳۹۸، جلد اول، ص ۱۸۰.
- ۱۰- جلال رفیع، فرهنگ مهاجم، فرهنگ مولد، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۲۹۴-۲۸۴.
- ۱۱- جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، دیوان مثنوی معنوی، چاپهای متعدد.
- ۱۲- محمد علی اسلامی، «آشفته‌گی فرهنگ و اخلاق»، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال هفتم، بهمن و اسفند ۱۳۷۱، ش ۶۵-۶۶، ص ۴.
- ۱۳- سعدی شیرازی، کلیات دیوان اشعار، چاپهای متعدد.

- ۱۴ - محمود روح الامین، زمینه فرهنگ شناسی، تهران: انتشارات عطار، چاپ سوم، ۱۳۷۲، ص ۴۳.
- ۱۵ - همان کتاب، ص ۶۳. البته زمانی که «مهاجر» دارای مبانی و هویت فرهنگی قوی است کمتر در برابر سیستم جدید دچار تزلزل می شود. بعلاوه «مهاجر» گاه به دلیل ناسازگاری روحی و عقیدتی «فرهنگی» با فرهنگ حاکم بر جامعه خود مجبور به «مهاجرت» می گردد.
- ۱۶ - البته این موضوع یک رسم کلی عمومی نبود ولی در بین بسیاری از قبایل عرب بویژه «بنی اسد» و «تمیم» رایج بود.
- ۱۷ - محمد جواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی، جهان در عصر بعثت، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی نا، ص ۱۵ به نقل از عباس قمی، سفینه البحار، ج اول، ص ۱۹۷.
- ۱۸ - داریوش آشوری، همان کتاب، ص ۹۶.
- ۱۹ - جلال رفیع، فرهنگ مهاجم، فرهنگ مولد، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۳۰۱.
- ۲۰ - در عقبه دو پیمان میان پیامبر «ص» و مردم یثرب منعقد گردید که به این ترتیب مقدمات هجرت پیامبر «ص» به یثرب فراهم گردید. ر.ک. به کتب مربوط به سیره پیامبر اکرم «ص» نظیر: جعفر سبحانی، فروغ ابدیت و ...
- ۲۱ - سید محمد باقر صدر، خلافة الانسان و شهادة الانبياء، طهران: جهادالبناء، ۱۳۹۹ ق، ص ۱۹ و خلافت انسان و گواهی پیامبران، ترجمه جمال موسوی، تهران: انتشارات روزبه، ۱۳۵۹ ش، ص ۱۸.
- ۲۲ - عباس، آریانپور کاشانی، The new unabridged english - persian dictionary «فرهنگ پنج جلدی انگلیسی به فارسی»، تهران: انتشارات امیر کبیر، جلد دوم، ص ۱۳۷۸.
- ۲۳ - داریوش آشوری، همان کتاب، ص ۹۹.
- ۲۴ - محمود روح الامین، زمینه فرهنگ شناسی، تهران: انتشارات عطار، چاپ سوم، ۱۳۷۲، ص ۲۲.
- ۲۵ - حنا الفاخوری و خلیل العجر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالحمید

- آیتی، تهران: کتاب زمان، چاپ دوم، ۱۳۵۸، جلد اول، ص ۲۵۳.
- ۲۶- محمود روح الامین، زمینه فرهنگ شناسی، تهران: انتشارات عطار، چاپ سوم، ۱۳۷۲، ص ۱۰۳.
- ۲۷- جلال رفیع، فرهنگ مهاجم، فرهنگ مولد، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۴۵۷.
- ۲۸- موسی صدر، اسلام و فرهنگ قرن بیستم، ترجمه: علی حجتی کرمانی، تهران: انتشارات مشعل دانشجو، ۱۳۶۸، ص ۲۲.
- ۲۹- ر.ک. محمد حسین جمشیدی، «تهاجم فرهنگی چیست؟»، مجله علمی پژوهشی بسیج، شماره‌های ۴ و ۳، تابستان و پائیز ۱۳۷۳، ص ۸۵-۷۵.
- ۳۰- محمد تقی رهبر، استکبار و استضعاف، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۶۵.
- ۳۱- امام خمینی «ره»، پیام براثت، تابستان ۱۳۶۶ هـ.ق، (۱۸۲۸ میلادی).
- ۳۲- این عهدنامه بین ایران و روسیه تزاری، در سال ۱۲۰۷ شمسی و بدنبال جنگهای دو کشور منعقد گردید. بسیاری از صاحب نظران آن را بزرگترین عامل ضعف ایران در طول ۲۰۰ سال اخیر می دانند. برای نمونه: «ایران با امضای قرارداد ترکمانچای راه بسته را به روی هر چه که در بیرون مرزها امید دخول به ایران داشت گشود. سبک تجارت و سیاست و «فرهنگ خارجی» به آسانی مجال دخول و عرضه یافت...» به نقل از: محمد محیط طباطبایی، تطور حکومت در ایران بعد از اسلام، تهران: مؤسسه انتشارات بعثت، ۱۳۶۷، ص ۲۹.
- ۳۳- حمید عنایت، «اهمیت شناخت ارزشهای فرهنگی را نادیده گرفته‌ایم»، مجله اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره‌های ۷۸ و ۷۷، مرداد و شهریور ۱۳۷۲، ص ۲۳.
- ۳۴- ر.ک.

Johan Baltung, "Strukturelle Bewalt", Beitragezur Friedens - und

Kon Fliktforschung, Hamburg, 1975, PP.9

و نیز

ولفانگ ج مومسن، تئوریهای امپریالیسم، ترجمه کورش زعیم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳،

ص ۱۵۵-۱۵۸.

۳۵- علی شریعتی، امت و امامت، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۵۸، ص ۵۹-۵۸.

- ۳۷ و ۳۶ - همان کتاب، ص ۵۷.
- ۳۸ - گزارش اجمالی سمینار «بررسی راهبردهای عملی مقابله با بحران فرهنگی»، سخنرانی حجة الاسلام حصاری، ص ۶.
- ۴۰ و ۳۹ - ر.ک. محمد حسین جمشیدی، همان مقاله.
- ۴۱ - بررسی شیوه‌های تهاجم، نیازمند بحثی جداگانه و مستقل است.
- ۴۲ - جلال رفیع، فرهنگ مهاجم، فرهنگ مولد، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۸۶.
- ۴۳ - محمد علی اسلامی، همان مقاله، ص ۴.
- ۴۴ - سخنان امام خمینی «ره»، ۱۳۶۱/۱۱/۲۴ شمسی.
- ۴۵ - سید محمد باقر صدر، المدرسة العراقية، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، بی تا، ص ۱۶۲ - ۱۶۱، سنتهای تاریخ در قرآن، ترجمه جمال موسوی، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا، ص ۲۱۴ - ۲۱۳.
- ۴۶ - جلال رفیع، فرهنگ مهاجم، فرهنگ مولد، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۳۲۵.

منابع «کتابشناسی» مقاله

- ۱ - قرآن کریم، «با ترجمه آزاد».
- ۲ - آریانپور، عباس، The new unabridged english - persian Dictionary
- «فرهنگ پنج جلدی انگلیسی به فارسی، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۹.
- ۳ - آشوری، داریوش، تعریفها و مفهوم فرهنگ، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا، چاپ اول، ۱۳۵۷.
- ۴ - اشتروس لوی، خام و پخته، پاریس: ۱۹۶۴.
- ۵ - امام خمینی، صحیفه نور (مجموعه رهنمودهای امام خمینی «ره»)، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ۶ - باهنر، محمد جواد و اکبر هاشمی، جهان در عصر بعثت، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.
- ۷ - جاویدان، محمد علی، در تحلیل استعمار فرهنگی، تهران: سازمان تبلیغات همگام

- با انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۵۸.
- ۸ - جعفری، محمد تقی، طرحهایی در انقلاب فرهنگی، تهران: انتشارات پیشوا، ۱۳۵۹.
- ۹ - حائری کرمانی، حسین، دررالکلام، مشهد: بینا، ۱۳۶۳.
- ۱۰ - دفتر مجامع مقدماتی فرهنگستان علوم اسلامی، تبیین استراتژی نظام از کلام امام، تهران: ۱۳۶۷.
- ۱۱ - رفیع، جلال، فرهنگ مهاجم، فرهنگ مولد، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۱۲ - روح الامین، محمود، زمینه فرهنگ شناسی، تهران: انتشارات عطار، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- ۱۳ - رهبر، محمد تقی، استکبار و استضعاف، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲.
- ۱۴ - سعدی شیرازی، کلیات سعدی
- ۱۵ - شریعی، علی، امت و امامت، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۵۸.
- ۱۶ - صدر، سید محمد باقر، خلافة الانسان و شهادة الانبياء، طهران: جهادالبناء، ۱۳۹۹ ق،
- ۱۷ - صدر، سید محمد باقر، خلافت انسان و گواهی پیامبران، ترجمه جمال موسوی، تهران: انتشارات روزبه، ۱۳۵۹. *علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
- ۱۸ - صدر، سید محمد باقر، سنتهای تاریخ در قرآن، ترجمه جمال موسوی، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بینا.
- ۱۹ - صدر، سید محمد باقر، اسلام و فرهنگ قرن بیستم، ترجمه علی حجتی کرمانی، تهران: انتشارات مشعل دانشجو، ۱۳۶۸.
- ۲۰ - طباطبایی، سید محمد محیط، تطور حکومت در ایران بعد از اسلام، تهران: مؤسسه انتشارات بعثت، ۱۳۶۷.
- ۲۱ - عنایت، حمید، شش گفتار در باره دین و جامعه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- ۲۲ - الفاخوری، حنا و خلیل العجر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: کتاب زمان، چاپ دوم، ۱۳۵۸.

- ۲۳ - قمی «شیخ»، عباس، سفینه البحار، طهران: المكتبة الاسلاميه.
- ۲۴ - اقبال لاهوری، سرود اقبال، تهیه و تدوین فخرالدین حجازی، تهران: مؤسسه انتشارات بعثت، بی‌نا.
- ۲۵ - لیچ، ادموند، لوی اشتروس، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۰.
- ۲۶ - محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، طهران: المكتبة الاسلاميه، الطبعة الثانية، ۱۳۹۸ ق.
- ۲۷ - مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، دیوان مثنوی معنوی، تهران: انتشارات بهزاد، چاپ سوم، ۱۳۷۱.

ب) مقالات:

- ۲۸ - اسلامی، محمد علی، آشفنگی فرهنگ و اخلاق، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، ش ۶۶-۶۵، بهمن و اسفند ۱۳۷۲.
- ۲۹ - توسلی، غلامعباس، دکتر شریعتی آغازگر انقلاب فرهنگی، کیهان فرهنگی، ش ۱۲، خرداد ۱۳۶۳.
- ۳۰ - جمشیدی، محمد حسین، تهاجم فرهنگی چیست؟، مجله علمی پژوهشی بسیج، ش ۴ و ۳، تابستان و پائیز ۱۳۷۳.
- ۳۱ - حصاری «حج الاسلام»، سخنرانی افتتاحیه سمینار بررسی راهبردهای عملی مقابله با بحران فرهنگی، دفتر نمایندگی ولی فقیه دانشگاه امیرکبیر، زمستان ۱۳۷۳.
- ۳۲ - عنایت، حمید، اهمیت شناخت ارزشهای فرهنگی را نادیده گرفته‌ایم، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، ش ۷۲ و ۷۱، مرداد و شهریور ۱۳۷۲.

ج) نشریات:

- ۱ - اطلاعات سیاسی، اقتصادی «مجله»
- ۲ - بسیج «فصلنامه علمی پژوهشی»
- ۳ - صفحه اول «مجله»
- ۴ - کیهان فرهنگی «مجله»
- ۵ - سمینار بررسی راهبردهای عملی مقابله با بحران فرهنگی، گزارش، زمستان ۱۳۷۳



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی